

مبارزه برای بارآوری کار

۱- پول و برنامه

کوشیده ایم تا رژیم شوروی را از زاویه ی دولت بررسی کنیم. می توانیم همین بررسی را از زاویه ی پول رایج نیز به عمل آوریم. این دو مسأله یعنی دولت و پول، در چند خصیصه با هم مشترکند. چرا که در تحلیل نهائی، هر دوی این ها خود را در ام المسائل، یعنی در بارآوری کار، خلاصه می کنند. نیاز اضطراری به دولت، مانند نیاز اضطراری به پول، میراثی است از جامعه ی طبقاتی، جامعه ای که قادر نیست رابطه ی بین انسان ها را جز در قالب پرستش بت های مذهبی یا غیرمذهبی تعیین کند، و از پیش، خوف ناک ترین بت ها- یعنی دولت را- با قمه ای آویخته به دندان به حراست از بت های دیگر گماشته است. در جامعه ی کمونیستی دولت و پول از میان خواهند رفت. نتیجتاً زوال تدریجی دولت و پول باید در دوران سوسیالیزم آغاز شود. ما تنها در آن لحظه ی تاریخی می توانیم سخن از پیروزی واقعی سوسیالیزم بگوئیم که دولت تبدیل به یک نیمه دولت شده باشد و پول شروع به از دست دادن قدرت سحرانگیز خود کرده باشد. یعنی، سوسیالیزم با رها کردن خود از قید بت های سرمایه داری شروع به ایجاد رابطه ای سالم تر، آزادانه تر و پراج تر بین انسان ها می کند. درخواست هائی با ماهیت آنارشویستی نظیر "الغاء" پول، "الغاء" دست مردها، و "انحلال" دولت و خانواده، صرفاً به عنوان نمونه هائی از یک اندیشه مکانیکی قابل توجه هستند. نه می توان پول را به طور اختیاری الغاء کرد، و نه دولت و خانواده

کهن را به طور اختیاری "منحل" ساخت. اینان باید رسالت تاریخی خود را به پایان برسانند، تخییر شوند و بمیرند. ضربه ی کاری به بت پول تنها در مرحله ای فرود می آید که رشد مستمر ثروت اجتماعی سبب شود که ما جانوران دو پا برخورد بخیلانه ی خود را نسبت به هر دقیقه اضافه کار و دلهره ی خفت بارمان را از سهمیه جیره ی خود به دست فراموشی بسپاریم. هنگامی که پول قدرت سعادت بخشیدن یا به خاکستر نشانیدن انسان را از دست داد، صرفاً تبدیل به رسیدهای حساب داری می شود و در خدمت تسهیل کار آمارگیران و مقاصد برنامه ریزی قرار می گیرد. و احتمالاً در آینده ای دورتر به این رسیده ها هم دیگر نیازی نخواهد بود. ولی فعلاً ما این مسأله را به طور درپست به نسل های آینده که هشیارتر از ما خواهند بود می سپاریم.

ملی کردن وسائل تولید و اعتبار، تعاونی سازی یا دولتی کردن تجارت داخلی، انحصاری کردن تجارت خارجی، اشتراکی سازی کشاورزی، و وضع قانون وراثت، این ها همه گی انباشت شخصی پول را سخت محدود کرده و راه تبدیل آن را به سرمایه ی خصوصی (سرمایه ی ربانی، تجاری و صنعتی) سد می کند. با این همه، این گونه کاربردهای پول گرچه لازمه ی استثمار است لکن در آغاز یک انقلاب پروولتاریائی از بین نمی رود، بلکه به شکلی تعدیل یافته به دست دولت یعنی به دست تاجر، اعتباردهنده، و کارخانه دار کل منتقل می گردد. در عین حال وظایف ابتدائی تر پول نیز به عنوان معیار ارزش، وسیله ی مبادله و واسطه ی پرداخت، نه تنها حفظ می شود بلکه میدان عملی گسترده تر از میدان عملی که تحت نظام سرمایه داری داشت به دست می آورد.

برنامه ریزی اداری قدرت خود را به کفایت آشکار کرده، ولی در عین حال محدودیت قدرتش را نیز نشان داده است. یک برنامه ی اقتصادی از پیش ساخته، آن هم در کشوری با ۱۷۰ میلیون نفر جمعیت و تضادهای عمیق بین شهر و ده، به منزله ی وحی منزل نیست بلکه یک فرضیه ی عملی تقریبی است که روشن شدن صحت و سقم و یا اصلاح آن باید در ضمن اجرای آن برنامه صورت بگیرد. در واقع می توانیم این قاعده را بگذاریم که: هر قدر که یک وظیفه ی اداری "دقیق تر" اجرا بشود، همان قدر رهبری اقتصادی مربوطه بدتر است. برای تنظیم و اجرای برنامه ها به دو اهرم نیاز هست: یکی اهرم سیاسی، به صورت شرکت دادن واقعی خود توده های علاقه مند در رهبری، کاری که بدون دموکراسی شوروی غیرقابل تصور است، و دیگری اهرم مالی، بدین صورت که کلیه ی محاسبات پیش ساخته به کمک یک معادل عام مورد آزمایش قرار گیرند، و این کار بدون یک نظام پولی مستحکم قابل تصور نیست.

نقش پول در اقتصاد شوروی نه تنها خاتمه یافته نیست بلکه، چنان چه گفته شد، راه رشدی طولانی در پیش دارد. عصر انتقالی بین سرمایه داری و سوسیالیزم، اگر به طور کلی در نظر گرفته شود، به معنای کاهش تجارت نیست بلکه برعکس، به معنای گسترش فوق العاده تجارت است. کلیه ی رشته های صنعت دست خوش تحول گردیده و رشد می کنند. رشته های جدید صنعت پی در پی به وجود می آیند و ناگزیر باید با سایر رشته ها چه به طور کمی و چه به طور کیفی رابطه برقرار کنند. از بین رفتن اقتصاد مصرفی روستائی و به هم راه آن برچیده شدن زندگی در بسته ی خانوادگی بدین معناست که تمام نیروی کاری که سابقاً در محدوده ی حیات طویل ی روستائی

یا درون چار دیواری کلبه ی شخصی او صرف می شود، اینک به قلمرو مبادلات اجتماعی منتقل می گردد و از این طریق به حیطة ی گردش پول کشیده می شود. برای نخستین بار در تاریخ، مبادله ی کلیه ی محصولات و خدمات با یکدیگر آغاز می شود.

از سوی دیگر اگر منافع شخصی مستقیم تولید کننده و مصرف کننده و انگیزه های شخصی آنان در نظام برنامه ریزی شده منظور نگردد، ساختمان موفقیت آمیز سوسیالیستی قابل تصور نیست، و نظام برنامه ریزی شده نیز به نوبه ی خود تنها به شرطی ثمربخش خواهد بود که وسیله ای متدال، قابل اطمینان و انعطاف پذیر در اختیار داشته باشد وسیله ای که همان پول است. افزایش بارآوری کار و بهبود کیفیت محصولات، بدون معیار دقیق که آزادانه در کلیه ی سلول های صنعت نفوذ کند - یعنی بدون یک واحد پولی مستحکم - قابل حصول نیست. بنابراین بدیهی است که در اقتصاد انتقالی نیز مانند سرمایه داری یگانه پول معتبر پولی است که پشتوانه اش طلا باشد. کلیه ی پول های دیگر چیزی جز بدل نیستند. البته دولت شوروی در آن واحد هم جمیع کالاها را در دست خود دارد و هم دستگاه انتشار پول را. لکن این امر در اوضاع تغییری ایجاد نمی کند. دست کاری های اداری در زمینه ی قیمت گذاری کالاها، نه به هیچ وجه می تواند واحد پولی با ثباتی برای تجارت داخلی یا خارجی ایجاد کند و نه می تواند جای آن را بگیرد. نظام پولی اتحاد شوروی که از یک پشتوانه ی مستقل - یعنی طلا - محروم است، مانند نظام پولی پاره ای از کشورهای سرمایه داری، خصلتی محبوس شده در خود دارد. از نظر بازار جهانی روبل وجود خارجی ندارد. اگر اتحاد شوروی قادر است جوانب خسران بار این نظام پولی را آسان تر از آلمان یا ایتالیا تحمل کند، این

فقط تا حدودی به علت در دست داشتن انحصار تجارت خارجی است. دلیل عمده ی این امر ثروت طبیعی این کشور است. تنها این ثروت طبیعی است که امکان خلاص شدن از خفگی در چنگال اقتصاد محبوس شده در خود را فراهم می سازد. لکن وظیفه ی تاریخی صرفاً ممانعت از خفگی نیست، بلکه این وظیفه عبارت است از ایجاد اقتصادی قدرتمند و سراپا عقلانی که به تواند رو در روی عالی ترین دست آوردهای بازار جهانی به ایستد. اقتصادی که با تضمین بیشترین صرفه جوئی در وقت، متضمن عالی ترین شکوفائی فرهنگ باشد.

اقتصاد دینامیک شوروی، اقتصادی که بی وقفه از خلال انقلابات فنی می گذرد و تجربه های گسترده ای را پشت سر می گذارد، بیش از هر اقتصاد دیگری نیازمند این است که دائماً به وسیله ی یک معیار ارزش با ثبات به آزمایش گذاشته شود. از دیدگاه نظری جای کوچک ترین تردیدی نیست که اگر اقتصاد شوروی روبل طلا در اختیار داشت، در آن صورت نتایج برنامه ی پنج ساله به طرز غیرقابل قیاسی از نتایج امروزی آن مطلوب تر می بود. البته نمی توان "غیرممکن را ممکن" کرد. ولی از ضرورت هم نباید فضیلت ساخت. چرا که این کار به نوبه ی خود اشتباهات و زیان های اقتصادی بیشتری به بار خواهد آورد.

۲- تورم «سوسیالیستی»

تاریخ پول شوروی، نه تنها تاریخ دشواری های اقتصادی، موفقیت ها و شکست هاست، بلکه تاریخ زیگزاگ های تفکر بوروکراتیک نیز هست.

احیای روبل در سال های ۲۴- ۱۹۲۲ که در رابطه با انتقال به "نپ" صورت گرفت، مستقیماً با احیای "اصول حق بورژوائی" در زمینه ی توزیع مواد مصرفی پیوند خورده بود. تا زمانی که خط مشی روی آوردن به کشاورزان مرفه ادامه داشت، چرونتس مسأله مورد توجه حکومت بود. برعکس، در طی نخستین دوره ی برنامه ی پنج ساله، کلیه ی دریچه ها به روی تورم باز شدند. کل پول رایج که در آغار سال ۱۹۲۵، ۰/۷ میلیارد روبل بود تا آغار سال ۱۹۲۸ به مبلغ نسبتاً معتدل ۱/۷ میلیارد روبل افزایش یافت. این مبلغ را تقریباً می توان با گردش اسکناس روسیه تزاری در آستانه ی جنگ مقایسه نمود- ولی البته بدون پشتوانه ی فلزی سابق آن. منحنی بعدی تورم، سال به سال، به ترتیب سرسام آور زیر ترسیم می شود: ۲-۲/۸-۴/۳- ۵/۵- ۸/۴! آخرین رقم، یعنی ۸/۴ میلیارد روبل، در آغاز سال ۱۹۳۳ حاصل شد و سپس سال های تجدید نظر و عقب نشینی فرا رسید: ۶/۹، ۷/۷ و ۷/۹ میلیارد روبل (در سال ۱۹۳۵). روبل سال ۱۹۲۴ که در مبادلات ارزی رسمی معادل ۱۳ فرانک محسوب می شد، در نوامبر ۱۹۳۵ به ۳ فرانک، یعنی کمتر از یک چهارم ارزش خود تقلیل یافت و تقریباً به جایی که فرانک فرانسوی بر اثر جنگ رسیده بود، تنزل کرد. مقایسه ی بین این دو ارز، چه قدیمی و چه جدید، خصلتی بسیار مشروط دارد، قدرت خرید روبل برحسب قیمت های جهانی اکنون به سختی معادل یک و نیم فرانک است. با وجود این، مقدار کاهش ارزش روبل نشان می دهد که تا سال ۱۹۳۴ واحد پول شوروی با چه سرعت سرسام آوری در سراشیب نزول غلت می خورد.

استالین در اوج ماجراجویی اقتصادی خود قول داد که "نپ" - یعنی روابط بازاری را- به "جهنم" خواهد فرستاد. این بار نیز مثل سال ۱۹۱۸،

مطبوعات جمله گی نوشتند که " توزیع سوسیالیستی مستقیم" برای همیشه جای دادوستد تجاری را گرفته و کوپن جیره غذا نشانه ی بیرونی این تحول است. در عین حال تورم نیز به عنوان پدیده ای که با نظام شوروی سازگار نیست، صریحاً انکار گردید. استالین در سال ۱۹۳۳ گفت: "تضمین کننده ی ثبات واحد پول شوروی، در وهله ی اول کمیت عظیم کالاهائی است که در دست دولت قرار دارد و دولت آن ها را به نرخ ثابت توزیع می کند." این کلمات قصار و معنائی نه بسط یافت و نه توضیحی درباره ی آن هم داده شد. علی رغم این موضوع (و در حقیقت تا اندازه ای به همین دلیل)، این کلمات تبدیل شد به قانون اساسی نظریه ی شوروی پیرامون پول- یا به عبارت صحیح تر تبدیل شد به قانون اساسی نظریه ی شوروی در مورد همان تورمی که این کلمات وجودش را انکار می کرد. و بدین ترتیب ثابت شد که چرونتس دیگر یک معادل همه گائی نیست، بلکه سایه ی همه گائی کمیت "عظیمی" از کالاهاست. و مثل سایر سایه ها، چرونتس حق داشت کوتاه و بلند شود. اگر بر این نظریه ی تسلی بخش اصولاً معنائی مترتب باشد، این معنا عبارت از این است که پول شوروی دیگر پول نیست، دیگر به درد سنجش ارزش نمی خورد، "قیمت های ثابت" را قدرت دولت تعیین می کند، و چرونتس تنها علامتی است قراردادی در اقتصاد برنامه ریزی شده- یعنی تنها یک کوپن توزیع همه گائی است. در یک کلام سوسیالیزم به طور "نهائی و قطعی" پیروز شده است.

بدین ترتیب، تخیلی ترین نظریات دوران کمونیزم نظامی بر یک پایه ی اقتصادی جدید احیاء شد- البته این بار اندکی مرتفع تر از پیش، اما متأسفانه هنوز برای از میان بردن گردش پول ناکافی. دواپر حاکم کاملاً معتقد بر این

بودند که در اقتصاد برنامه ریزی شده جانی برای ترس از تورم نیست. این سخن بدین معناست که اگر آدم قطب نما داشته باشد، در یک کشتی سوراخ شده هیچ خطری تهدیدش نمی کند. لکن واقعیت امر این است که تورم پولی، چیزی که به طور اجتناب ناپذیر موجب تورم اعتبار می شود، اندازه های دروغین را به جای اندازه های واقعی می نشانند و اقتصاد برنامه ریزی شده را از درون می پوساند.

نیازی به گفتن نیست که تورم، مالیات وحشت ناکمی را برگرداند ی توده ی زحمت کش تحمیل می کرد. ولی باید سخت تردید داشت به این که از این راه سودی هم عاید سوسیالیزم می شد. البته صنعت به رشد سریع خود ادامه داد، اما بازده اقتصادی این طرح پیچیده از دیدگاه آماری ارزیابی می شد، نه از دیدگاه اقتصادی. بوروکراسی با به دست گرفتن عنان اختیار روبل یعنی با بخشیدن قدرت خریدی اختیاری به روبل در میان قشرهای گوناگون مردم و بخش های مختلف اقتصاد- خود را از داشتن وسیله ای لازم برای اندازه گیری واقع بینانه ی موفقیت ها و شکست های خوش محروم ساخت. فقدان یک حساب داری صحیح که به علت ترکیب شدن روبل واقعی با "روبل قراردادی" در روی کاغذ ظاهراً آشکار نبود، سبب شد که ذوق و علاقه ی شخصی کاهش یابد، بارآوری کار تنزل کند، و کیفیت محصولات حتی بدتر هم بشود.

در طی نخستین برنامه ی پنج ساله، این بلا ابعاد خطرناکی به خود گرفت. در ژوئیه ۱۹۳۱، استالین "شش شرط" مشهورش را پیش کشید، "شروطی" که هدف اصلی آن پائین آوردن هزینه ی تولید محصولات صنعتی بود. این "شروط" (پرداخت دست مزد برحسب بارآوری کار فردی، حساب داری هزینه ی تولید و غیره) چیز جدیدی دربر نداشت. در همان

سرآغاز "نپ" بود که "اصول حق بورژوائی" مطرح گردیده و سپس در دوازدهمین کنگره ی حزب در اوایل سال ۱۹۲۳، بسط داده شده بود و تازه در سال ۱۹۳۱ بود که استالین، بر اثر افت بازده سرمایه گذاری ها، به فکر آن ها افتاد. تا دو سال بعد، به سختی مقاله ای پیدا می شد که در آن به قدرت نجات دهنده ی این "شروط" اشاره نشده باشد. در این احوال با ادامه یافتن تورم، طبیعتاً امراض ناشی از آن شفا نمی یافت. اقدامات اختناق آمیز شدید علیه توطئه گران و خراب کاران نیز کمکی به پیشبرد امور ننمود.

اکنون این حقیقت تقریباً باورنکردنی به نظر می رسد که بوروکراسی به هنگام آغاز مبارزه علیه "بی هویتی" و "برابرسازی" یعنی مبارزه علیه پرداخت "دست مزد" متوسط برای همه در ازای کار "متوسط"، صرف نظر از نوع کار- در عین حال داشت "نپ" را که به معنای ارزیابی پولی همه ی محصولات از جمله نیروی کار است، "به جهنم" واصل می کرد. بوروکراسی که با یک دست "اصول بورژوائی"، را احیاء می کرد، با دست دیگر داشت تنها ابزار به درد بخور در قلمرو اصول بورژوازی "را از بین می برد. هنگامی که تجارت جای خود را به "توزیع مسدود" داد. توأم با ایجاد هرج و مرج کامل در زمینه ی قیمت گذاری، هر نوع تناسبی بین کار فردی و مزد فردی از میان رفت و نتیجتاً علاقه مندی شخصی کارگر نیز محو شد.

دستورات اکید پیرامون حساب داری اقتصادی، کیفیت، هزینه ی تولید و قدرت تولید، همه گی پا در هوا ماند. البته این واقعیت مانع از آن نشد که رهبران اعلام کنند علت بروز کلیه ی دشواری های اقتصادی، عدم اجرای شیرانه تجویزات شش گانه ی استالین است. آنان محتاطانه ترین اشاره به تورم را یک جنایت ملی قلمداد می کردند. گاهی نیز اتفاق افتاده که مقامات

دولتی، با صداقتی مشابه، ضمن منع آموزگاران از اشاره به فقدان صابون، آنان را متهم به نقض قوانین بهداشتی مدرسه هم کرده اند.

در مبارزه بین جناح های حزب کمونیست، مسأله سرنوشت چرونتس جای مهمی را اشغال کرد. "تضمین ثبات بی قید و شرط واحد پول" چیزی بود که در بیانیه ی سال ۱۹۲۷ اپوزیسیون درخواست گردید. این درخواست در سال های بعد ورد زبان ها شد. ارگان اپوزیسیون تبعید شده در سال ۱۹۳۲ نوشت "روند تورم را با مشتی آهنین متوقف کنید" و حتی اگر شده به قیمت "کاهش شدید سرمایه گذاری ها، واحد پول با ثباتی را به وجود آورید." چنین به نظر می رسید که حامیان "سرعت لاک پستی" و طرف داران صنعتی کردن فوق الهاده، موقتاً جاهای خود را با هم عوض کرده اند. در پاسخ به رجزخوانی در باره ی فرستادن "نپ" به "جهنم"، اپوزیسیون پیشنهاد کرد که کمیسیون برنامه ریزی دولتی شعار زیر را اتخاذ کند: "تورم، سفلیس اقتصاد با برنامه است."

در زمینه ی کشاورزی نیز عواقب تورم خسران کمتری به بار نیاورد.

در دورانی که جهت گیری سیاست مربوط به روستائیان هنوز به سمت کشاورزان مرفه بود، این امر بدیهی تلقی می شد ک براساس "نپ" و از طریق تعاونی ها می توان تحول سوسیالیستی را طی چند دهه به دست آورد. تعاونی ها که عملیات خرید و فروش و اعتبار را یکی پس از دیگری به دست گرفته بودند، می بایست در درازمدت خود تولید را هم اجتماعی می کردند. تمام این ها روی هم رفته، "برنامه ی لنین در مورد تعاونی ها" خوانده می شد. ولی همان طور که می دانیم جریان وقایع مسیری کاملاً متفاوت و تقریباً

متضاد در پیش گرفت: کولاک زدانی به ضرب زور و اشتراکی سازی جمعی. از اجتماعی کردن تدریجی فعالیت های اقتصادی جداگانه، هم راه با تدارک شرایط مادی و فرهنگی برای این کار، دیگر سخنی به میان نیامد. اشتراکی سازی طوری به مرحله ی اجرا گذاشته شد که انگار رژیم کمونیستی دفعتاً در زمینه ی کشاورزی صورت تحقق به خود گرفته است.

نتیجه ی فوری این امر صرفاً کشتار نیم بیشتری از احشام نبود، بلکه مهم تر از آن بی تفاوتی کاملی بود که اعضای مزارع اشتراکی نسبت به مالکیت اجتماعی شده و ثمره ی کار خود نشان می دادند. حکومت مجبور شد که دست به یک عقب نشینی بی نظم و ترتیب بزند. مرغ، خوک، گوسفند و گاو را مجدداً به عنوان مالکیت شخصی برای روستائیان فراهم کردند و قطعاتی از زمین های خصوصی را در جوار مزارع به آنان دادند. حالا دیگر فیلم اشتراکی سازی داشت وارونه می چرخید.

دولت با این گونه استرداد املاک زراعی و کوچک شخصی، روش سازش در پیش گرفت و کوشید در مقابل تمایلات فردگرانی روستائیان آنان را تطمیع کند. مزارع اشتراکی حفظ شدند. بنابر این ممکن است در وهله ی نخست این عقب نشینی چندان مهم به نظر نرسد. اما در واقع اهمیت عقب نشینی مبالغه آمیز نیست. اگر قشر اشرافیت مزرعه اشتراکی را کنار بگذاریم خواهیم دید که نیازهای روزمره ی دهقانان متوسط هنوز هم بیشتر از طریق کار "مستقل" او برآورده می شود تا از طریق شرکت در مزرعه اشتراکی. درآمد یک دهقان از واحد شخصی کشت میوه یا دام پروری، به خصوص اگر فرهنگ تکنیکی را به کار ببرد، غالباً سه برابر درآمد همان دهقان در اقتصاد اشتراکی است. این حقیقت که حتی در خود مطبوعات شوروی هم بدان اذعان شده، از

یک سو به روشنی تلف شدن وحشیانه ی کار ده ها میلیون انسان به ویژه زنان را در واحد های کوچک نشان می دهد، و از سوی دیگر این را نیز به روشنی نشان می دهد که میزان بارآوری کار در مزارع اشتراکی هنوز هم فوق العاده نازل است.

برای بالا بردن سطح کشاورزی وسیع اشتراکی، لازم بود که دوباره با دهقان به زبانی سخن گفت که برای او قابل فهم باشد: یعنی احیای بازار و بازگشت از مالیات جنسی به تجارت. در یک کلام، دعوت مجدد از "نپ" که بی موقع به جهنم واصل شده بود. بدین ترتیب انتقال به نوعی حساب داری پولی کمابیش با ثبات به صورت شرطی لازم برای پیش رفت کشاورزی در آمد.

۳- اعاده ی اعتبار روبل

معروف است که "بوف خرد" پس از غروب آفتاب پرواز می کند. نظریه ی نظام "سوسیالیستی" پولی و قیمت ها نیز تنها پس از غروب توهمات تورم را ساخته و پرداخته شد. با بسط دادن سخنان معمانی استالین که ذکرش رفت، اساتید گوش به فرمان موفق به آفرینش یک نظریه ی کامل شدند که برطبق آن قیمت ها در شوروی، برخلاف قیمت های بازار، خصلتی داشتند صرفاً رهنمودی و خاص برنامه ریزی. بدین معنی که قیمت های شوروی نه یک مقوله ی اقتصادی بلکه مقوله ای اداری است، و بدین ترتیب این قیمت ها به توزیع درآمد مردم در جهت مصالح سوسیالیزم خدمت بیشتری می کند. اساتید البته توضیح این نکته را فراموش می کنند که چگونه می توان بدون داشتن هزینه ی واقعی، قیمتی را "هدایت" کرد، و نیز چگونه می توان هزینه های

واقعی را ارزیابی کرد وقتی که تمام قیمت ها بیانگر اراده ی بوروکراسی هستند و نه بیانگر مقدار کار مورد نیاز اجتماعی که در آن ها به خرج رفته است. در واقع حکومت برای توزیع درآمد مردم اهرم های قدرتمند نظیر مالیات، بودجه ی دولتی و نظام اعتباری را در دست دارد. مطابق بودجه ی هزینه های سال ۱۹۳۶، بیش از ۳۷/۶ میلیارد روبل به طور مستقیم و چندین میلیارد به طور غیرمستقیم جهت تأمین مالی رشته های مختلف اقتصاد اختصاص داده شده است. مکانیزم بودجه و اعتبار برای توزیع برنامه ریزی شده ی درآمد ملی کاملاً بسنده است. و در مورد قیمت ها نیز باید گفت که آن ها هر چه صادقانه تر روابط اقتصادی امروز را منعکس کنند خدمت بیشتری به هدف سوسیالیزم خواهند کرد.

تجربه توانسته است در این باره رأی قطعی خود را صادر کند. قیمت های "رهنمودی" در کتب محققین حُسن اثر بیشتری داشت تا در زندگی واقعی. یک قلم کالا در چند رقم متفاوت قیمت گذاری می شد. در لاپلای شکاف های باز بین این ارقام انواع سوداگری، پارتی بازی، طفیلی گری و مفاسد دیگر برای خود جا باز می کرد، آن هم نه به طور استثنائی بلکه بیشتر به صورت یک قاعده، در عین حال چرونتس که قاعدتاً می بایست سایه ی پیوسته ی قیمت های ثابت باشد، در واقع به صورت چیزی جز سایه ی خود در نیامد.

لازم بود که دوباره خط سیر را به شدت تغییر داد- و این بار به خاطر مشکلاتی که از بطن موفقیت های اقتصادی برخاسته بود. سال ۱۹۳۵ با الغای کوپن های نان آغاز شد. تا ماه اکتبر کوپن سایر محصولات غذایی هم برچیده شد. تا ژانویه ی ۱۹۳۶، کوپن محصولات صنعتی مورد مصرف عمومی نیز لغو گردید. روابط اقتصادی شهر و ده نسبت به دولت و نسبت به

یکدیگر، به زبان پول ترجمه شد. روبل وسیله ای است برای اعمال نفوذ مردم بر برنامه های اقتصادی و پیش از هر چیز بر کمیت و کیفیت مواد مصرفی. از هیچ راه دیگری ممکن نیست اقتصاد شوروی را عقلانی کرد.

رئیس کمیسیون برنامه ریزی دولتی در دسامبر ۱۹۳۵ اعلام کرد: "باید در نظام کنونی روابط متقابل بین بانک ها و صنعت تجدید نظر نمود. کنترل توسط روبل باید جداً توسط بانک ها اعمال شود." و چنین بود که کشتی خرافات مربوط به برنامه ی اداری و توهمات مربوط به قیمت های اداری به گُل نشست! اگر تقرب به سوسیالیزم، در زمینه ی مالی، به معنای تقرب روبل به کوپن توزیع باشد، در آن صورت باید اصلاحات سال ۱۹۳۵ را دور شدن از سوسیالیزم تلقی کرد. لکن در عرصه ی واقعیت ارانه ی چنین ارزیابی اشتباه خامی خواهد بود. نشان دادن روبل به جای کوپن به معنی دست رد زدن بر سینه ی افسانه ها و تصدیق علنی این واقعیت است که ایجاد مقدمات سوسیالیزم مستلزم بازگشت به شیوه ی توزیع بورژوائی است.

در یکی از جلسات کمیته ی اجرایی مرکزی در ژانویه ی ۱۹۳۶، کمیسر ملی دارائی اعلام کرد: "روبل شوروی از هر واحد پول دیگری در جهان با ثبات تر است." اشتباه است اگر این گفته را گزافه گونی صرف به پنداریم. بودجه ی دولتی اتحاد شوروی، از طریق افزایش سالانه ی درآمد به نسبت افزایش هزینه ها، توازن پیدا می کند. تجارت خارجی گرچه فی نفسه ناچیز است، اما موازنه ای مثبت ایجاد می کند. ذخیره ی طلای بانک دولتی که در سال ۱۹۲۶ به ۱۶۴ میلیون روبل می رسید، اینک بیش از یک میلیارد روبل شده است. تولید طلا در کشور سریعاً افزایش می یابد. و طبق محاسبه ای که شده، اتحاد شوروی در این رشته از صنعت تا سال ۱۹۳۶ مقام اول را در

جهان احراز خواهد کرد. رشد میزان گردش کالا، تحت شرایط احیای بازار، سخت تسریع شده است. در سال ۱۹۳۶ تورم اسکناس عملاً متوقف گردید و قرائنی دال بر ثبات نسبی روبل وجود دارد. لکن سخنان کمیسر ملی دارائی را باید تا حدود زیادی به خاطر خوش بینی بیش از اندازه ی آن تفسیر کرد. گر چه رشد عمومی صنعت پایگاه قدرت مندی برای روبل شوروی به وجود آورده، اما هزینه ی سنگین تولید، همانند پاشنه ی آشیل، هنوز نقطه ی ضعف آن است. روبل فقط از لحظه ای بدل به ثابت ترین پول جهان می شود که بارآوری کار شوروی گوی سبقت را از بارآوری کار در مابقی جهان بریاید و نتیجتاً این هنگامی است که ساعات آخر زندگی خود روبل به شمارش افتاده باشد.

اگر از دیدگاه تکنیکی و مالی نگاه کنیم، روبل حتی از این هم کمتر می تواند داعیه ی برتری داشته باشد. در قبال ذخیره ی طلای کشور که بالغ بر یک میلیارد روبل می شود، نزدیک به هشت میلیارد روبل در گردش است. بنابر این فقط ۱۲/۵ درصد از این اسکناس ها تضمین شده است. طلایی که در بانک دولتی موجود است، بیش از آن چه پشتوانه ی پول باشد، هنوز به منزله ی ذخیره ای برای مقاصد جنگی است که نمی شود بدان دست زد. البته از دیدگاه نظری این امکان هست که اتحاد شوروی، در مرحله ی عالی تری از رشد خود، متوسل به پول طلا شود تا از این طریق برنامه های اقتصادی داخلی اش را دقیق تر کند و مناسبات اقتصادی با کشورهای خارجی را تسهیل نماید. بدین ترتیب ممکن است پول رایج، پیش از آن که رخت بر بندد، یک بار دیگر از برکت درخشش طلای ناب جان بگیرد. ولی به هر جهت این مسأله مربوط به آینده ی بلافصل نیست.

در دوره ای که پیش روی ماست نمی توان از توسل به واحد طلا سخنی به میان آورد. لکن تا آن جا که حکومت می کوشد با افزایش ذخیره ی طلا، درصد ضمانت روبل را -ولو صرفاً از دیدگاه نظری- بالا ببرد، و تا آن جا که میزان انتشار اسکناس به طور عینی تعیین می شود و نه برطبق اراده ی بوروکراسی، باری تا این حد روبل شوروی ممکن است به یک ثبات نسبی دست یابد. و همین به تنهایی دست آورد بزرگی خواهد بود. پول رایج گر چه از امتیاز معیار طلا محروم است ولی، در صورت طرد قاطع تورم در آینده، بی تردید می تواند کمک به التیام زخم های عمیق و متعددی بکند که در سال های پیش به دست ذهنی گرائی بوروکراتیک بر اقتصاد وارد آمده است.

۴- نهضت استخانوف

مارکس گفت "کل اقتصاد" یعنی سراسر جدال انسان با طبیعت در کلیه ی مراحل تمدن- "در تحلیل نهائی، در صرفه جوئی زمان خلاصه می شود." اگر تاریخ را به مبنای اصلی اش تقلیل دهیم، خواهیم دید که تاریخ چیزی جز مبارزه برای صرفه جوئی زمان کار نیست. سوسیالیزم تنها با از بین بردن استثمار حقانیت پیدا نمی کند. سوسیالیزم باید برای جامعه آن مقدار از صرفه جوئی زمانی را تضمین کند که از صرفه جوئی زمانی تضمین شده به وسیله ی سرمایه اری بیشتر باشد. از میان برداشتن استثمار به تنهایی و بدون حصول این شرط، چیزی جز یک پرده از نمایشی ناتمام نخواهد بود. نخستین تجربه تاریخی در کاربرد شیوه های سوسیالیستی، امکانات عظیمی را که در این شیوه ها نهفته، عیان ساخته است. لکن هنوز خیلی مانده تا اقتصاد

شوروی چگونگی استفاده از زمان، این گران بهاترین ماده ی خام فرهنگ، را بیآموزد.

تکنیک وارداتی که ابزار عمده ی صرفه جوئی در زمان است، هنوز نمی تواند در خاک شوروی بارآور نتایجی باشد که در زادگاه سرمایه داری اش نتایجی معمولی محسوب می شود. از این دیدگاه تعیین کننده برای کل تمدن، سوسیالیزم هنوز پیروز نشده است. تمام ادعاهایی که خلاف این واقعیت طرح می شود حاصل جهل و شارلاتان گری است.

مولوتف، که اگر در حق او عدالت به خرج دهیم باید بگوئیم ک بعضی اوقات اندکی بیش از رهبران دیگر شوروی نسبت به عبارات تشریفاتی بی قیدی نشان می دهد، در جلسه ی ژانویه ۱۹۳۶ کمیته ی اجرایی مرکزی اعلام کرد: "سطح متوسط بارآوری کار ما... هنوز به طور قابل ملاحظه ای پائین تر از آمریکا و اروپاست." خوب است این کلمات را به این ترتیب دقیق تر کنیم: سه، پنج، گاهی حتی ده برابر پائین تر از سطح متوسط بارآوری کار در اروپا و آمریکاست و همین طور هزینه ی تولیدمان به میزان قابل توجهی بیشتر است. در همین سخن رانی، مولوتف اقرار کلی تری هم کرد: "سطح متوسط فرهنگ کارگران ما، هنوز پائین تر از سطح مشابه فرهنگ کارگران چند کشور سرمایه داری است." به این نیز باید افزود که: همین طور سطح متوسط زندگی آنان. نیازی به گفتن نیست که این سخنان که در عالم هوشیاری و به طور ضمنی به زبان رانده شده، چه بی رحمانه به گزافه گویی های مقامات رسمی بی شمار و شکرشکنی های "دوستان" خارجی خط بطلان می کشد!

مبارزه برای افزایش بارآوری کار، توأم با توجهی که به مسأله ی دفاع می شود، تشکیل دهنده ی محتوای اصلی فعالیت های حکومت شوروی است. این مبارزه در مراحل مختلف تکامل اتحاد شوروی خصیصه های گوناگونی به خود گرفته است. شیوه هائی که در سال های نخستین برنامه ی پنج ساله و آغاز دومین برنامه ی پنج ساله به کار می رفت، شیوه های "گروه های ضربت" بود و براساس تهییج، سرمشق شخصی، فشار اداری و تشریفات و امتیازات گروهی گوناگون پی ریزی شده بود. تلاش جهت استقرار نوعی پرداخت دست مزد برحسب میزان تولید* بر مبنای "شرایط شش گانه ی" سال ۱۹۳۱، به واسطه ی خصلت نوسانی واحد پول و عدم تجانس قیمت ها، عقیم ماند. نظام توزیع محصولات توسط دولت، به اصطلاح "سیستم پاداش" را جایگزین شیوه ی انعطاف پذیر و متغیرتعیین بهای کار نمود که اساساً به معنای یک بوالهوسی بوروکراتیک بود.

در گیرودار تلاش برای کسب امتیازات کلان، تعداد روزافزونی شارلاتان که نفوذ ویژه ای داشتند در صفوف گروه های ضربت پیدا شدند. در درازمدت، کل این نظام در جهتی کاملاً مخالف هدف های خود قرار گرفت.

تنها با الغای سیستم کوپن و آغاز ثبات بخشیدن و یک دست کردن قیمت ها بود که شرایط برای کاربرد طریقه ی پرداخت دست مزد برحسب محصول کار فراهم گردید. و بر این اساس بود که شیوه ی گروه های ضربت جای خود را به، به اصطلاح نهضت استخائوف داد. در پی یافتن روبل، که اینک معنایی

* - طبق این شیوه ی پرداخت دست مزد، مقدار دست مزد بسته گی به تعداد کالاهای تولید شده توسط کارگر دارد و نه ساعات کار، و هر چه میزان تولید بالاتر باشد، دست مزد نیز بالاتر خواهد رفت. مترجم.

بسیار واقعی پیدا کرده بود، کارگران به ماشین آلات شان توجه بیشتری کرده و به استفاده ی دقیق تری از ساعات کارشان پرداختند.

به طور خلاصه نهضت استخائوف، تا حدود زیادی، عبارت است از تشدید کار و حتی طولانی کردن ساعات کار. در اوقات به اصطلاح "فراغت" استخائویست ها دستگاه ها و ابزار خود را مرتب می کنند، مواد خام مورد نیازشان را جور می کنند، سردسته ها دستورات لازم را به دسته های خود می دهند، و غیره. بدین ترتیب از هفت ساعت کار در روز چیزی جز اسم آن باقی نمی ماند.

این مدیران شوروی نبودند که پرداخت دست مزد برحسب میزان تولید را اختراع کردند. مارکس این سیستم را، که بدون هیچ اجبار ظاهری اعصاب را فرسوده می کند، "بیش از همه فراخور حال شیوه های تولید سرمایه داری" می دانست. کارگران از این نوآوری نه تنها با بی علاقه گی، بلکه حتی با خصومت استقبال کردند. انتظار چیز دیگری از جانب آنان غیرطبیعی است. در این که شیفته گان اصیل سوسیالیزم در نهضت استخائوف شرکت کردند، جای تردیدی نیست. مشکل می توان گفت که تعداد اینان تا چه اندازه از تعداد جاه طلبان و شیدان بیشتر است. ولی توده ی اصلی کارگران شیوه ی جدید اجرت را از دیدگاه روبل می نگرند و ناچار غالباً حس می کنند که روبل کوچک تر می شود.

گرچه در وهله ی نخست بازگشت حکومت شوروی به شیوه ی پرداخت دست مزد برحسب میزان تولید، پس از "پیروزی قاطع و نهانی سوسیالیزم"، به منزله ی عقب نشینی به روابط سرمایه داری به نظر می رسد، اما در واقع این جا نیز باید نکته ای را که در رابطه با اعاده ی اعتبار روبل گفته شد،

تکرار کنیم: مسأله بر سر رد سوسیالیزم نیست، بلکه صرفاً دست کشیدن از خیالات خام است. شکل پرداخت دست مزد، خیلی ساده، با منابع واقعی کشور به طرز درست تری وفق داده شده است. "قانون هرگز نمی تواند از سطح ساخت اقتصادی جامعه بالاتر باشد."

اما، قشر حاکم اتحاد شوروی هنوز نمی تواند بدون زدن یک ماسک اجتماعی، به زندگی خود ادامه دهد. در ژانویه ۱۹۳۶، مژلاک، رئیس کمیسیون برنامه ریزی دولتی، طی گزارشی به کمیسیون اجرائی مرکزی گفت: "روبل دارد به تنها وسیله ی واقعی برای تحقق اصل سوسیالیستی(!) اجرت کار تبدیل می شود." اگرچه در دوران سلطنت قدیم همه چیز، حتی مستراح های عمومی را هم، سلطنتی می خواندند، لکن این بدان معنی نیست که در یک دولت کارگری همه چیز خود به خود سوسیالیستی می شود. روبل "تنها وسیله ی واقعی" برای تحقق اصل سرمایه داری اجرت کار است. اگرچه مبتنی بر اشکال مالکیت سوسیالیستی هم هست. این تضاد تا کنون برای ما روشن شده است. مژلاک ضمن برپا کردن اسطوره ی جدید پرداخت دست مزد برحسب میزان تولید به شیوه ی "سوسیالیستی"، افزود که: "اصل بنیادی سوسیالیزم عبارت است از این که هر کس به قدر توانایش کار می کند و برحسب کاری که انجام داده اجرت می گیرد." این آقایان مسلماً در مورد دست اندازی در نظریه ها هیچ واهمه ای به خود راه نمی دهند! وقتی که آهنگ کار را به دنبال روبل دودن تعیین کند، مردم دیگر بر طبق توانایی شان یعنی بر طبق شریط اعصاب و عضلاتشان از خود مایه نمی گذارند، بلکه این کار را با فراتر رفتن از حد توانایی شان انجام می دهند. این شیوه فقط به طور مشروط و با اشاره به نیاز مبرم قابل توجیه است. اعلام این شیوه به عنوان

"اصل بنیادی سوسیالیزم"، به معنای لگدمال کردن آرمان یک فرهنگ نوین و عالی تر در لجن زار آشنای سرمایه داری ست.

استالین در این راه گام دیگری هم برداشته و نهضت استخوانوف را به عنوان "تدارک شرایط برای انتقال از سوسیالیزم به کمونیزم" معرفی کرده است. اینک برای خواننده روشن می شود که تعریف علمی از مفاهیمی که امروز بنا بر مقتضیات اداری در اتحاد شوروی به کار می روند، تا چه اندازه می تواند مهم باشد. این مسلم است که سوسیالیزم، یا پائین ترین مرحله ی کمونیزم، مستلزم کنترل اکید بر میزان کار و مقدار مصرف است، ولی به هر حال اشکال این کنترل به مراتب انسانی تر از چیزی ست که نبوغ استثمارگر سرمایه آفرید. لکن در حال حاضر اتحاد شوروی شاهد جور شدن بسیار مشکل ماده ی انسانی عقب مانده از یک سو، و تکنیک به عاریت گرفته شده از سرمایه داری از سوی دیگر است. اینک در مبارزه برای رسیدن به معیارهای آمریکائی و اروپائی در اتحاد شوروی، شیوه های کلاسیک استثمار، نظیر، پرداخت دست مزد برحسب میزان تولید، آن چنان به طور آشکار و زمخت اعمال می شود که حتی اصلاح طلبان اتحادیه های کارگری در کشورهای بورژوائی نیز بدان تن در نمی دهند. ملاحظه ی این امر که در اتحاد شوروی کارگران "برای خودشان" کار می کنند، تنها در چشم انداز تاریخی درست است و نیز -همان طور که گفتن این مطلب از ما انتظار می رود- تنها به شرطی که کارگران زیر بار بوروکراسی خودکامه نروند. به هر جهت، مالکیت دولت بر وسائل تولید سرگین را طلا نمی کند، و سیستم کارگاه های طاقت فرسا را که بزرگ ترین نیروی تولید یعنی انسان را فرسوده می کند، در پوشش هاله ای مقدس قرار نمی دهد. و اما تدارک برای "انتقال از

سوسیالیزم به کمونیزم " نیز دقیقاً از انتهای دیگر شروع می شود. یعنی نه از طریق شیوه ی پرداخت دست مزد برحسب محصول کار، بلکه با از میان برداشتن این شیوه به عنوان میراثی مانده از عهد بربریت.

هنوز زود است که ترازنامه ی نهضت استخائوف را ارائه داد. اما می شود از همین حالا برخی صفات را که نه تنها خصیصه ی نهضت، بلکه به طور کلی خصیصه ی رژیم نیز هستند، تشخیص داد. پاره ای از دست آورد های فردی کارگران بی تردید نشانه ی بسیار قابل توجهی است از امکانات که فقط در دسترس سوسیالیزم قرار دارد. لکن برای رسیدن به این امکانات به مرحله ی تحقق آن ها در سطح اقتصاد، راه درازی در پیش است. به خاطر وابسته گی نزدیک و متقابل روندهای تولیدی، به دست آوردن یک بازده ی تولیدی مستمر و عالی صرفاً از طریق کوشش های شخصی امکان پذیر نیست. بدون یک سازمان دهی جدید به تولید، هم در کارخانه جات جداگانه و هم در زمینه ی روابط بین واحدهای اقتصادی، سطح متوسط کارآئی را نمی توان بالا برد. به علاوه رسانیدن میلیون ها نفر به درجه ی کوچکی از مهارت فنی به مراتب مشکل تر از پیش راندن چندین هزار نفر قهرمان است.

همان طور که شنیده ایم خود رهبران نیز بارها از فقدان مهارت کارگران شوروی نالیده اند، ولی این فقط نیمی از حقیقت است، آن هم نیمه ی کوچک تر آن. کارگر روسی، بلند پرواز، زیرک و با استعداد است. هر یک صد کارگر شوروی اگر در شرایطی نظیر شرایط صنعت آمریکا قرار بگیرند، احتمالاً پس از چند ماه یا حتی چند هفته، از کارگران مشابه آمریکایی عقب تر نخواهند بود. مشکل در سازمان دهی عمومی کار است. به عنوان یک

قاعده ی کلی، کارمند اداری شوروی به مراتب کمتر از کارگر شوروی با وظایف تولیدی جدید برابری می کند.

شیوه ی پرداخت دست مزد برحسب میزان تولید، هم راه با تکنیک جدید، ناگزیر سطح نازل بارآوری کار را به طور سیستماتیک افزایش خواهد داد. لکن ایجاد شرایط مقدماتی و ضروری برای این کار مستلزم آن است که سطح خود-مدیریت، از سرکارگر کارگاه گرفته تا رهبران کرملین، بالا برده شود. نهضت استخائوف فقط به میزان بسیار کمی این نیاز را برآورده می سازد. بوروکراسی به طرز خطرناکی می کوشد تا از بالای سر مشکلاتی که قادر به مقابله با آن ها نیست به پرد. از آن جا که شیوه ی پرداخت دست مزد برحسب میزان تولید، به تنهایی قادر به ارائه ی معجزه ای که از آن انتظار می رود نیست، فشار اداری سرسام آوری به کمک اش می شتابد، فشاری که یک جنبه ی آن دادن پاداش و معرکه گیری است و جنبه ی دیگرش جریمه و مجازات.

نخستین گام های نهضت توأم با اختناق بود که در سطح توده ای، علیه کارمندان فنی مهندسی و کارگرانی که متهم به مقاومت، خراب کاری و حتی در پاره ای موارد قتل استخائویست ها شده بودند، اعمال می شد. شدت اختناق گواهی بر قدرت مقاومت است. رؤسا این به اصطلاح "خراب کاری" را به عنوان یک مخالفت سیاسی تعبیر کردند. ولی در واقع ریشه های این ("خراب کاری") در مشکلات اقتصادی و فرهنگی نهفته بود، مشکلاتی که بخش قابل ملاحظه ای از آن ها از خود بوروکراسی منشاء می گرفتند. ظاهراً "خراب کاری" به زودی درهم شکسته شد. ناراضی ها را می ترساندند و رک گویان را خاموش می کردند. سیل تلگراف درباره ی دست آوردهای بی سابقه از هر

سو سرانیز شد. و در واقع، تا آن جا که مسأله بر سر پیش تاختن انفرادی بود، مدیران محلی گوش به فرمان، کارشان را با دوراندیشی فوق العاده ای ترتیب می دادند. ولو این که کار آن ها به ضرر سایر کارگران معدن یا صنف تمام شود. اما هنگامی که صدها و هزاران کارگر یک باره در زمره ی "استخانویست ها" محسوب شوند، دستگاه اداری آن وقت دست و پایش را کاملاً گم می کند. از آن جا که دستگاه اداری نمی داند چگونه باید ظرف مدتی کوتاه رژیم تولید را منظم کرد، و از نظر عینی هم نمی تواند این کار را انجام دهد، می کوشد که هم از نیروی کار تخطی کند و هم از تکنیک. وقتی هم که چرخ های ساعت کُند می شوند، دستگاه اداری با سیخ به دندانه های کوچک سقلمه می زند. در نتیجه ی برقراری دوره های یک روزه و ده روزه ی "استخانویستی" در بسیاری از واحد های اقتصادی، در این واحد ها، هرج و مرج کامل برقرار گردید. اگرچه در وهله ی اول شگفت انگیز می نماید، ولی دلیل این که چرا افزایش تعداد استخانویست ها غالباً نه با افزایش بلکه با کاهش میزان تولید واحد صنعتی مربوطه هم راه بوده، در همین جاست.

در حال حاضر، دوران "قهرمانی" نهضت ظاهراً سپری شده است. جان کندن هر روزه شروع می شود. درس ها را باید آموخت. به ویژه کسانی جا برای آموختن زیاد دارند که به دیگران تعلیم می دهند. لکن دقیقاً هم این ها هستند که اشتیاق شان به آموختن از همه کمتر است. نام آن صنف اجتماعی که تمام صنف های اقتصادی شوروی را عقب نگه داشته و فلج می کند، بوروکراسی است.

مترجم: حسن صبا و مجید نامور

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول، تهران، مرداد ۱۳۵۹

بازنویس: داریوش آزادی

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>